**منبع بودن قرآن در تفسير**

**اسمعيل سلطانى**

**مقدّمه**

شناخت هر موضوعى و استفاده صحيح از آن بستگى تام به شناخت منابع اطلاعاتى آن دارد. در تفسير قرآن كريم نيز بحث از منابع تفسير، كه در كتاب هاى علوم قرآن با عناوين «مآخذ / مصادر تفسير» نيز از آن ياد شده، از اهميت فوق العاده اى برخوردار است و به همان ميزان كه بهره مندى از منابع تفسيرى اطمينان بخش و راهگشاست، بى توجهى به آن موجب افتادن مفسّر در دامن تفسير به رأى يا برداشت هاى ناروا از آن خواهد شد.

در اين مقاله، پس از بحث هاى مقدّماتى درباره منابع تفسير،[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%221) خودِ قرآن يكى از منابع تفسير معرفى گرديده و پس از بيان ادلّه منبع بودن قرآن در تفسير، به نقد و بررسى شبهات در اين موضوع پرداخته شده است.

**مفهوم شناسى منابع تفسير**

**منبع:** «منبع» از ريشه «النبع» (جوشيدن آب از چشمه)[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%222) به جايى گفته مى شود كه چشمه از آن مى جوشد. به همين دليل، سرچشمه و منشأ هر چيزى را «منبع» آن چيز گويند.[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%223)

**تفسير:** «تفسير» از ريشه «فسر» در كتب لغت به معناى «بيان و توضيح دادن شىء»[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%224) و مانند آن آمده است.[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%225) بنا به نظر برخى لغت شناسان، اين واژه در ثلاثى مجرّد و ثلاثى مزيد (باب تفعيل) به يك معناست.[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%226) به دليل آنكه يكى از معانى باب تفعيل مبالغه است و با توجه به آنكه «اضافة المبانى تدلّ على اضافة المعانى»، نظر كسانى كه آن را مبالغه معناى «فسر» دانسته اند[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%227) تأييد مى شود.

دانشوران علم تفسير و علوم قرآنى تعريف هاى متفاوتى از تفسير اصطلاحى دارند.[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%228) به نظر مى رسد تفسير قرآن كريم يعنى بيان مفاهيم[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%229) آيات قرآن و آشكار نمودن مراد خداى متعال از آن بر مبناى ادبيات عرب و اصول عقلايى محاوره.[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2210)

بر اساس اين تعريف، توضيحات اضافه، كه در برخى تفاسير يا روايات آمده و ربطى به بيان مفهوم آيه و مراد خداى متعال از آن ندارد، مانند تفاصيل ادبيات و صرف و نحو، شرح و بسط داستان هاى قرآنى، تفاصيل احكام فرعى شرع مقدّس و مانند آن، تفسير آيه به حساب نمى آيد.[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2211)

**منابع تفسير:** مراد از «منابع تفسير» اسناد و مدارك حاوى داده هايى است كه آگاهى از آنها در فهم بهتر قرآن كريم مؤثر است; مانند قرآن كريم، روايات، ادبيات عرب و تاريخ.

**ارتباط منابع تفسير با مبانى، قواعد و علوم مورد نياز مفسّر**

مفسّر پيش از ورود به تفسير آيات قرآن، بايد موضع خود را نسبت به مسائلى همچون اعجاز قرآن، مصونيت آن از تحريف، معناى تفسير، نيازمندى به تفسير و امكان و جواز تفسير روشن كند. از اعتقاد مفسّر درباره اين مسائل، به «مبانى تفسير» ياد مى شود; چرا كه هر نوع موضع گيرى در مورد آنها در موجوديت و نحوه تفسير تأثير مى گذارد. متناسب با مبانى تفسير، قواعد تفسير معلوم مى شود. قواعد تفسير نيز منابع تفسير را مشخص مى كند و پس از آن علوم موردنياز مفسّر آشكار خواهد شد; مثلا، وقتى مفسّر بر اين باور باشد كه روايات قرينه لفظى منفصل تفسير قرآن است، اين قاعده حاصل مى شود كه بايد از روايات تفسيرى (با شرايطى) در فهم قرآن استفاده كرد. سپس معلوم مى شود كه روايات منبع تفسير است و پس از آن لزوم آگاهى مفسّر از علوم حديثى روشن مى شود.[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2212)

بنابراين، جايگاه منابع تفسير پس از مبانى و قواعد تفسير و پيش از علوم موردنياز مفسّر است.

**اهميت و ضرورت شناخت و استفاده از منابع تفسير**

با چند مقدّمه ذيل، مى توان اهميت و ضرورت شناخت منابع تفسير و استفاده از آنها را اثبات كرد:

اولا، مفسّر دنبال فهم قرآن و كشف مراد خداوند از آن است.

ثانياً، شناخت صحيح و كامل هر موضوع بستگى به ميزان اطلاعاتى دارد كه از راه هاى گوناگون درباره آن به دست مى آيد.

ثالثاً، منابع تفسير اطلاعات مؤثرى براى فهم قرآن در اختيار مفسّر قرار مى دهد.

در نتيجه، اگر مفسّر در شناخت منابع تفسير و استفاده از آنها در تفسير كوتاهى كند تفسير صحيحى از قرآن نخواهد داشت. بنابراين، اهميت و ضرورت شناخت و استفاده از منابع در تفسير قرآن آشكار مى شود و مفسّر قرآن كريم بايد نخست منابع معتبر تفسير را به دقت بشناسد و سپس از آن منابع به بهترين وجه، در فهم و كشف مراد الهى از آيات استفاده كند.

**اقسام منابع تفسير**

منابع معتبر تفسير قرآن كريم را مى توان به دو دسته منابع «نقلى» و منابع «غير نقلى» تقسيم كرد: منابع نقلى عبارت است از: 1. آيات قرآن كريم; 2. روايات معصومان(عليهم السلام); 3. ادبيات; 4. لغت; 5. تاريخ.

منابع غير نقلى عبارت است از: 1. عقل (بديهيات عقلى و برهان هاى قطعى برگرفته از آنها); 2. دستاوردهاى تجربى.[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2213)

از منابع ياد شده، اين مقاله تنها به منبع بودن قرآن در تفسير مى پردازد.

**مقصود از «منبع بودن قرآن در تفسير»**

قرآن كريم اولين و مهم ترين منبع نقلى تفسير است. منبع بودن قرآن در تفسير، به دو صورت قابل تبيين است:

1. منظور آن است كه با توجه به وجود آيات ناسخ و منسوخ، محكم و متشابه، مجمل و مبيّن، عام و خاص، و مطلق و مقيّد در قرآن مجيد، آيه يا آياتى كه ارتباط لفظى يا معنايى با آيه مورد تفسير داشته و در فهم و تفسير آن آيه مؤثر باشد، يكى از منابع براى تفسير واقع مى شود.

2. مراد آن است كه بايد محكمات و اصول مسلّمى از قرآن استخراج نمود و آن را معيار سنجش برداشت هاى تفسيرى قرار داد و در اصلاح هر تفسيرى كه با آن ناسازگار باشد، كوشيد.

**رابطه «منبع بودن قرآن در تفسير» با «تفسير قرآن با قرآن»**

تفسير قرآن با قرآن يكى از روش هاى تفسيرى است كه مفسّر در تفسير آيات، بيشترين كمك را از خود قرآن كريم مى گيرد و مى توان گفت: مهم ترين منبع مفسّر براى توضيح معناى آيات، آيات ديگر مرتبط با مفاد يا واژگان آيه مورد تفسير است. ولى بحث حاضر درباره منبع بودن قرآن در تفسير، اختصاص به روش تفسير قرآن به قرآن ندارد، بلكه اثبات اين نكته است كه مفسّر هر نوع روشى در تفسير داشته باشد، اگر بخواهد تفسيرى صحيح و نزديك به واقع ارائه دهد، بايد براى رسيدن به مراد آيه، از همه منابع تفسير، كه يكى از آنها قرآن است، استفاده كند.

**پيشينه مراجعه به قرآن به عنوان يكى از منابع تفسير**

پيشينه مراجعه به آيات قرآن به عنوان يكى از منابع تفسير، به اولين روزهاى نزول قرآن برمى گردد. پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله) و اهل بيت ايشان(عليهم السلام)، كه عهده دار تبيين قرآن بوده اند، استفاده از قرآن را در تفسير به اصحاب خويش تعليم داده اند. شاگردان مكتب تفسيرى اهل بيت(عليهم السلام) و ديگر مفسّران نيز در طول تاريخ از اين منبع در تفسير استفاده كرده اند. تفسيرهاى بر جاى مانده از صحابه و تابعان و مفسّران ديگر شاهد گويايى بر اين ادعاست. در ذيل، نمونه هايى از مراجعه به قرآن از كلام معصومان(عليهم السلام)و ديگران ذكر مى شود:

*ابو امامه* از نبى مكرّم(صلى الله عليه وآله) روايت مى كند كه در تفسير آيه (وَيُسْقَى مِن مَاء صَدِيد) (ابراهيم: 16) (و به او آبى چركين نوشانده مى شود)، فرمودند: آب به وى نزديك مى شود، وى از آن نفرت پيدا مى كند و چون نزديك تر شود، صورتش بريان مى گردد و پوست از سرش جدا مى شود. هنگامى كه از آن مى نوشد، امعا و احشاى او را متلاشى مى كند و از پشتش خارج مى شود. خداوند متعال مى فرمايد: (وَ سُقُوا مَاء حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ)(محمّد: 15); (و آبى جوشان به خوردشان داده مى شود [تا] روده هايشان را از هم فرو پاشد) و نيز مى فرمايد: (وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ)(كهف: 29) (و اگر فريادرسى جويند به آبى چون مس گداخته، كه چهره ها را بريان مى كند، يارى مى شوند.)[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2214)

*عبداللّه بن مسعود* روايت مى كند كه وقتى آيه (الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْم أُوْلَـئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُهْتَدُونَ) (انعام: 82); (كسانى كه ايمان آورده و ايمان خود را به شرك نيالوده اند، در ايمنى اند و ايشان راه يافتگانند) نازل شد بر مردم گران آمد و گفتند: يا رسول اللّه! كدام يك از ما بر خودش ظلم نكرده است؟ حضرت پيامبر(صلى الله عليه وآله) فرمودند: «ظلم» به معنايى نيست كه شما اراده كرده ايد، مگر اين كلام عبد صالح (*لقمان*) را نشنيده ايد كه به پسرش گفت: (يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان: 13) (اى پسرك من! به خدا شرك نورز كه به راستى، شرك ستمى بزرگ است.)[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2215)

*محمّدبن جرير طبرى* در تفسيرش نقل مى كند كه مردى معناى (وَ شَاهِد وَ مَشْهُود) را از حسن بن على(عليهما السلام)سؤال كرد. ايشان فرمودند: «شاهد» محمّد(صلى الله عليه وآله)، است. سپس آيه (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أمَّة بِشَهِيد وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاء شَهِيداً) (نساء: 41) (پس چگونه است [حالشان] آنگاه كه از هر امّتى گواهى آوريم و تو را بر آنان گواه آوريم) را به عنوان دليل قرائت كردند و فرمودند: «مشهود» روز قيامت است و آيه (ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ)(هود: 103) (آن [روز] روزى است كه مردم را براى آن گرد مى آورند و آن [روز] روزى است كه [جملگى در آن] حاضر مى شوند) را قرائت كردند.[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2216)

از امام رضا(عليه السلام) نقل شده است كه در تفسير آيه (وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَقْدِرَ عَلَيْهِ) (انبياء: 87); (و «ذوالنون» را [ياد كن] آنگاه كه خشمگين رفت و پنداشت كه هرگز بر او تنگ نمى گيريم.) فرمودند: «ظن» به معناى اين است كه [حضرت يونس(عليه السلام)] يقين داشت كه خداوند روزى اش را بر او تنگ نمى گيرد («قدر عليه» به معناى تنگ گرفتن روزى است.) خداى متعال مى فرمايد: (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ) (فجر: 16) (و اما چون او را بيازمايد و روزش اش را بر او تنگ سازد) اين آيه بدين معناست كه روزى اش را بر او تنگ مى گرداند.[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2217)

صحابه و تابعان نيز يا به عنوان يك شيوه عقلايى يا به پيروى از شيوه پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) و ائمّه اطهار(عليهم السلام) برخى از آيات را با آيات ديگر تفسير مى نمودند. براى نمونه، *مجاهد* از *ابن عبّاس* از دليل وجوب سجده در سوره «ص» مى پرسد و *ابن عبّاس* مى گويد: مگر اين دو آيه را نخوانده اى كه مى فرمايد: (وَ مِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيَْمانَ) (انعام: 84) (و از نسل او [نوح] داود و سليمان است)، (أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ) (انعام: 90) (اينان كسانى هستند كه خدا هدايتشان كرده است. پس به هدايت آنان اقتدا كن) داود(عليه السلام)كسى است كه پيامبر شما(صلى الله عليه وآله)مأمور شده بدو اقتدا كند. داود(عليه السلام) سجده كرد و پيامبر(صلى الله عليه وآله) نيز سجده كرد.[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2218)

*طبرى* از *مجاهد* نقل مى كند كه در تفسير آيه (كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)(بقره: 28) (چگونه خدا را منكريد، با آنكه مردگانى بوديد و شما را زنده كرد، باز شما را مى ميراند [و] آنگاه به سوى او بازگردانده مى شويد) گفته است: شما چيزى نبوديد، تا اينكه شما را آفريد، سپس مى ميراند، سپس زنده مى كند و آيه (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ)(غافر: 11) (مى گويند: پروردگارا! دو بار ما را به مرگ رسانيدى و دو بار ما را زنده گردانيدى) مانند آن آيه است.[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2219)

*طبرسى* در تفسير آيه (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ)(غاشيه: 1) (آيا خبر «غاشيه» به تو رسيده است؟) از *محمّدبن كعب* و *سعيدبن جبير* نقل مى كند كه «غاشيه» آتشى است كه صورت هاى كافران را با عذاب فرا مى گيرد; استدلال ايشان به اين آيه است: (وَ تَغْشَى وُجُوهَهُمْ النَّارُ)(ابراهيم: 50) (و چهره هايشان را آتش مى پوشاند.)[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2220)

**جايگاه قرآن در ميان ساير منابع**

چنان كه گذشت، طبق معيار صحيح، تفسير بايد بر مبناى ادبيات عرب و اصول عقلايى محاوره صورت گيرد، اولين اصل از اصول عقلايى محاوره در فهم سخنان گوينده، مراجعه به سخنان ديگر وى در همان موضوع است و در صورتى كه در سخنان خود گوينده، قرينه اى[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2221) يا توضيح و تبيينى بر مطالب خودش يافت نشود، به شارحانى كه خود گوينده تعيين كرده است مراجعه مى شود. بنابراين، محل مراجعه به قرآن به عنوان منبع، قبل از ديگر منابع است.[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2222) البته در اين باره، بايد به دو نكته توجه شود:

1. با اين منبع، فهم همه قرآن مقدور نيست; زيرا آيات زيادى از قرآن با آيه ديگرى قرابت لفظى يا معنايى ندارند و يا به رغم هم معنا يا قريب المعنى بودن آيه با آيات ديگر، بر فهم آيه موردنظر سودمند نيستند.[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2223)

2. ملاك در استفاده از آيات ديگر، قرينه بودن آن آيات در فهم آيه مورد تفسير است. قرآن يك واحد منسجم و به هم پيوسته اى است كه گاهى آيه اى در يك موضوع به صورت مجمل يا موجز نازل شده و سپس آيه ديگرى به صورت مبيّن و مفصّل به همان موضوع پرداخته است و يا به عكس. بنابراين، شرط تأخّر زمانى، كه در ناسخ بيان مى شود، در آيات منبع شرط نيست.

**ادلّه منبع بودن قرآن در تفسير**

چهار دسته دليل مى توان بر منبع بودن قرآن در تفسير برشمرد كه عبارتند از:

**1. سيره عقلا**

سيره عقلا اين است كه در فهم سخن هر گوينده و نويسنده اى، از سخنان ديگر وى براى رفع اجمال و ابهام آن كمك مى گيرند، به ويژه اگر صاحب سخن از كسانى باشد كه مطالب مربوط به يك موضوع را متفرّق و در زمان هاى متفاوت بيان مى كند; حتى اگر در سخن وى ابهام و اجمالى نباشد و احتمال داده شود كه در سخنان ديگر او، قيدى، قرينه اى، مخصّصى، مبيّنى باشد كه به فهم بهتر آن كمك مى كند، بررسى سخنان ديگر او را لازم مى دانند.

با توجه به اينكه قرآن كريم اولا، به زبان مردم بيان شده است (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَسُول إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ)(ابراهيم: 4) (و ما هيچ پيامبرى را جز به زبان قومش نفرستاديم تا [حق را] براى آنان تبيين كند) و ثانياً، به صورت تدريجى و در طول 23 سال و در موقعيت هاى زمانى گوناگون نازل شده و آيات مربوط به يك موضوع در كل قرآن پراكنده است، به اين نتيجه مى رسيم كه در تفسير هر آيه اى، حتى در غير موارد اجمال و تشابه نيز، بايد به تمام آياتى كه با معناى آن آيه ارتباط دارد و احتمال داده مى شود كه در معناى آن آيه تأثير داشته باشد، مراجعه شود و با در نظر گرفتن آنها، به تفسير آيه پرداخته شود.

بر اساس اين دليل، منبع بودن قرآن در تفسير، حتى در مواردى كه اجمال و ابهامى در آيه وجود ندارد، اثبات مى شود.

نه تنها از سوى شارع منع و نهى اى نسبت به اين سيره نرسيده، بلكه ـ چنان كه در پيشينه بحث گذشت ـ روش تعليمى پيامبر اكرم و امامان معصوم(عليهم السلام) نيز استفاده از خود قرآن در تفسير، مؤيّد اين روش است.

**2. برخى ويژگى هاى قرآن**

برخى از ويژگى هاى قرآن نشان مى دهد كه در تفسير اين كتاب الهى، ناچار بايد از آيات ديگر آن استفاده كرد; مانند:

**الف. نزول تدريجى:** تاريخ قرآن كريم حكايت از آن دارد كه به صورت تدريجى طى 23 سال بر پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) نازل شده و آيات ـ جز در موارد بسيار اندك ـ به همان ترتيب نزول در ميان سوره ها قرار گرفته و اين امر موجب شده است كه در برخى موارد، آيه اى به تنهايى قابل فهم نباشد و مفهوم همان آيه در جاى ديگر كه با الفاظ ديگرى بيان شده، قابل فهم گردد و يا لغت مبهم آيه اى در ساختار ديگرى قابل فهم باشد و يا در بسيارى از موارد، مطلبى كه در آيه اى از قرآن به صورت مجمل بيان شده در جاى ديگر به گونه اى روشن و با وضوح بيشتر بيان گردد; مفسّر از آيه نخست برداشت احتمالى دارد و آيه دوم تصديق كننده برداشت تفسيرى مفسّر مى شود. يا موضوعى به صورت عام يا مطلق يا در جايى به صورت خاص يا مقيّد بيان شده و يا مطلبى به صورت موجز بيان گرديده و در جاى ديگر، به تفصيل بيان شده است; يا مفهوم آيه اى روشن بوده، ولى مصداق آن مبهم است و در جاى ديگر بيان شده.[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2224) در اين گونه موارد، آيات دسته دوم قرينه فهم مراد خداوند از دسته اول است.[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2225)

**ب. بيان مطالب بسيار در حجم كم:** ويژگى ديگر قرآن اين است كه در برخى موارد، در بيان مطالب، گزينشى عمل كرده، به گونه اى كه اگر قرينه مقالى يا حالى و مقامى نباشد، مراد آيه مبهم مانده، به خوبى فهميده نمى شود. در اين گونه موارد، برخى آيات يا اصول كلى مستخرج از آن، قرينه فهم آيه شده، مراد آيه را روشن مى سازد.

اگر آنچه از آيات ديگر در فهم مراد خداوند از آيه مورد تفسير فهميده مى شود حجت نباشد، به يقين، مردم مراد خداوند را درست نفهميده، گم راه خواهند شد و در نتيجه، نقض غرض بعثت خواهد شد. بنابراين، آنچه از آيات ديگر به عنوان ـ مثلا ـ مخصّص يا مقيّد نسبت به آيه مورد تفسير به شمار مى آيد، در تفسير و تبيين آيات قرآن قابل اعتماد و استناد خواهد بود و اين چيزى جز منبع بودن قرآن در تفسير نيست.

**3. دليل قرآنى**

از آيه 7 سوره آل عمران منبع بودن قرآن كريم براى تفسير استفاده مى شود. اين آيه مى فرمايد: (هُوَ الَّذِيَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءامَنا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْألْبَابِ) (اوست كسى كه اين كتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد; برخى از آن آيات محكم [صريح و روشن] است، آنها اساس كتابند، و [برخى] ديگر متشابهاتند. اما كسانى كه در دل هايشان انحراف است، براى فتنه جويى و طلب تأويل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پيروى مى كنند، با آنكه تأويلش را جز خدا و ريشه داران در دانش كسى نمى داند; [آنان كه] مى گويند: ما بدان ايمان آورديم، همه [چه محكم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان كسى متذكر نمى شود.)

بر اساس اين آيه، بخشى از آيات قرآن محكم و بخشى ديگر متشابه است. «متشابه» آيه اى است كه به رغم روشنى مدلول لفظى آن، مراد خداوند از آن براى شنونده روشن نيست و در دو يا چند احتمال مردّد مى شود. اين معنا با توجه به تقابلى كه ميان اين دو دسته آيات برقرار شده روشن مى شود و نيز به دليل بيان اين نكته كه كسانى كه در دل هايشان انحرافى وجود دارد، براى طلب فتنه و تأويل، از آيات متشابه پيروى مى كنند.

اما «محكم» آيه اى است كه در دلالتش بر مراد خداوند، هيچ گونه شك و ترديدى وجود ندارد. از اين رو، محكم «امّ الكتاب» معرفى شده است.[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2226)

واژه «امّ» در واژه نامه ها به معناى چيزى است كه آنچه در اطرافش قرار دارد، بدان چسبانده مى شود،[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2227) و نيز به معناى اصل هر چيز،[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2228) محل بازگشت، جماعت و دين،[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2229) آمده و علت اينكه آيات محكم «امّ الكتاب» معرفى شده، آن است كه اين دسته از آيات «مرجع قرآن» هستند. بنابراين، طبق اين آيه، آيات محكم قرآن مرجع آيات متشابهند. چنان كه بسيارى از مفسّران اشاره دارند، مرجع بودن آيات محكم براى آيات متشابه، در تفسير و تبيين است;[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2230) يعنى آيات محكم توضيح دهنده و مفسّر آيات متشابهند. در نتيجه، اين آيه بر منبع بودن برخى آيات براى تفسير آيات ديگر، دلالت دارد.[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2231)

در روايات نيز اين مسئله مورد تأييد واقع شده است. امام رضا(عليه السلام) فرمودند: «من ردّ متشابه القرآن الى محكمه فقد هدى الى صراط مستقيم»[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2232) (هر كس متشابه قرآن را به محكم آن برگرداند، به راه مستقيم هدايت شده است.)

خلاصه آنكه اولا، قرآن دو دسته آيات دارد: يك بخش آيات مبهم و داراى شبهه (متشابه); و بخش ديگر آيات روشن و رفع كننده ابهام از آيات بخش نخست (محكم).

ثانياً، «تفسير» پى بردن به مراد خداوند از آيات است، و اين امر بدون رفع ابهام و شبهه ميسّر نخواهد بود. بنابراين، مراجعه به آيات محكم در تفسير آيات متشابه، امرى اجتناب ناپذير و ضرورى است.

**4. دلايل روايى**

الف. در روايت آمده است كه «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْض وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْض.»[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2233) (اين كتاب خداست كه بدان بينش مى يابيد و با آن سخن مى گوييد و به وسيله آن مى شنويد; [كتابى است كه] هر قسمتى از آن، از قسمت ديگر سخن مى گويد و برخى بر برخى ديگر گواهى مى دهد.)

بر اساس اين روايت، قرآن مجموعه به هم پيوسته اى است كه برخى از آيات آن مرتبط با آيات ديگر و هم موضوع است، به گونه اى كه برخى از برخى ديگر سخن مى گويد و گواه بر آن است. بنابراين، با مراجعه و تدبّر در مجموع آياتى كه اين ويژگى را دارند، مى توان آيه اى را گواه بر آيه ديگر و قرينه فهم آيه ديگر قرار داد و اين چيزى جز منبع بودن قرآن در تفسير نيست.

ب. از امام صادق(عليه السلام) روايت شده است: «و اعلموا ـ رحمكم اللّه ـ أنّه من لم يعرف من كتاب اللّه ـ عز و جل ـ الناسخ من المنسوخ و الخاص من العام و المحكم من المتشابه و الرخص من العزائم و المكّى و المدنى و أسباب التنزيل و المبهم من القرآن فى ألفاظه المنقطعة و المؤلفة، و ما فيه من علم القضاء و القدر و التقديم و التأخير و المبيّن و العميق و الظاهر و الباطن و الابتداء و الانتهاء و السؤال و الجواب و القطع و الوصل و المستثنى منه و الجارى فيه و الصفة لما قبل ممّا يدلّ على ما بعد ... فليس بعالم بالقرآن و لا هو من أهله، و متى ما ادعى معرفة هذه الاقسام مدّع بغير دليل فهو كاذب مرتاب مفتر على الله الكذب و رسوله وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِير.»[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2234) (بدانيد ـ خداوند رحمتتان كند ـ هرگاه كسى از كتاب خدا، ناسخ را از منسوخ، خاص را از عام، محكم را از متشابه و مستحبات را از واجبات، مكّى و مدنى و اسباب نزول و آنچه را از قرآن مبهم است، چه الفاظش از هم منقطع باشد يا مركّب، و آنچه از علم قضا و قدر و تقديم و تأخير، آشكار و عميق، ظاهر و باطن، ابتدا و انتها، سؤال و جواب، قطع و وصل ، آنچه استثنا شده و آنچه نشده و صفت كلام قبلى را كه دلالت بر مابعد دارد، نداند به قرآن آگاه نيست و اهل آن محسوب نمى شود و اگر كسى مدعى شناخت اين اقسام شود بدون دليل، دروغگو و اهل افترا و تهمت بر خدا و پيامبرش است و منزلگاه او جهنم خواهد بود كه بد سرانجامى است.)

امام صادق(عليه السلام) در اين روايت، به برخى از ويژگى هاى قرآن اشاره فرموده و در پى، آن كسى را كه به دروغ، مدعى آگاهى از اين ويژگى هاست، جاهل به قرآن معرفى نموده و وعده عذاب به وى داده است. با اندك تدبّرى در اين ويژگى ها، مى توان به راحتى به اين نكته پى برد كه از يك سو، در نظام ساختارى و محتوايى برخى آيات، نگاه متقابل ملاحظه شده است، به گونه اى كه برخى آيات قيد يا قرينه يا مخصّص و مبيّنى نسبت به آيه ديگر محسوب مى شود، و از سوى ديگر، آيات مربوط به يك موضوع در كل قرآن پراكنده است. از اين رو، در تفسير هر آيه، بايد به تمام آياتى كه با معناى آن آيه مرتبط است و احتمال دارد كه در معناى آيه تأثير داشته باشد، مراجعه شود.

ج. در روايتى از امام رضا(عليه السلام) آمده است: «إنّ فى أخبارنا محكماً كمحكم القرآن، و متشابهاً كمتشابه القرآن، فردّوا متشابهها إلى محكمها، و لاتتّبعوا متشابهها دون محكمها، فتضلّوا.»[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2235) (قطعاً در روايات ما، محكم و متشابهى همانند محكم و متشابه قرآن وجود دارد. پس متشابه روايات ما را به محكم آن برگردانيد و از متشابه روايات بدون رجوع به محكم، پيروى نكنيد [كه اگر پيروى كنيد] گم راه مى شويد.)

در روايت ياد شده، روايات معصومان(عليهم السلام) در داشتن محكم و متشابه به آيات قرآن تشبيه گرديده و وجوبِ رجوع به محكماتِ آيات به هدفِ فهمِ متشابهاتِ آيات امرى مسلّم فرض شده و براى تأكيد مطلب، پيامد مرجع قرار ندادن محكمات را گم راهى بيان كرده است. بنابراين، منبع بودن محكمات براى متشابهات در آيات و روايات از اين روايت استفاده مى شود.

د. در اخبار متواتر منقول از پيامبر اكرم و ائمّه اطهار(عليهم السلام)، عرض اخبار به كتاب خدا يك وظيفه شمرده شده است. به نظر مى رسد معيار سنجش بودن آيات قرآن اختصاص به روايات ندارد و شامل هر فكر و انديشه و نيز برداشت تفسيرى مى شود، بخصوص با توجه به عبارت برخى از روايات كه مى فرمايد: «كلّ شىء مردود الى كتاب اللّه»[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2236) يا مى فرمايد: «ما من امر يختلف فيه اثنان الاّ و له اصل فى كتاب اللّه.»[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2237)

بنابراين اولا، با گذرى كوتاه به آيات قرآن، معلوم مى شود كه برخى آيات مجمل بوده و مفاد آنها روشن نيست. ثانياً، به گواهى روايات، قرآن مرجع و اصل هر چيزى و معيار بازشناسى سخن صحيح از ناصحيح است. ثالثاً، وقتى قرآن براى هر چيزى مرجع شد به طريق اولى، مى تواند مرجع براى خود نيز باشد. بنابراين، قرآن كريم يكى از منابع تفسير است.

**يك شبهه**

گرچه منبع بودن قرآن در تفسير با توجه به ادلّه آن، امرى ضرورى است، ولى روايات موسوم به «ضرب القرآن» به ظاهر با منبع بودن قرآن در تفسير متنافى مى نمايند. از اين رو، طرح و نقد و بررسى آن ضرورت دارد.

**روايات ضرب القرآن**

مهم ترين شبهه اى كه ممكن است در مقابل ادلّه منبع قرار دادن قرآن در تفسير مطرح شود، ملازم بودن آن با «ضرب القرآن بعضه ببعض» است كه بر اين اساس، پيامبر گرامى و ائمّه اطهار(عليهم السلام)نسبت به كار برخى اعتراض مى كردند كه چرا آيه اى را بر آيه ديگر حمل مى كنند و اين همان منبع قرار دادن قرآن در تفسير است. براى روشن شدن مطلب، روايات ياد شده در ذيل، بررسى مى شود:

1. *محمّدبن يعقوب كلينى* از *على بن ابراهيم* و او از پدرش از *نضربن سويد* از *قاسم بن سليمان* از امام صادق(عليه السلام)و ايشان از امام باقر(عليه السلام) نقل كرده است كه ايشان فرمود: «مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْض إِلَّا كَفَرَ.»[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2238) (كسى بعضى از قرآن را بر بعضى ديگر از آن نزد، جز آنكه كافر شد.)

2. *محمّدبن إبراهيم بن جعفر النعمانى* در كتاب تفسيرش، از *احمدبن محمّد بن سعيدبن عقده* از *احمدبن يوسف بن يعقوب الجعفى*، از *اسماعيل بن مهران* از *حسن بن على بن أبى حمزه*، از پدرش از *اسماعيل بن جابر* نقل كرده است كه امام صادق(عليه السلام)فرمودند: «انّ اللّه ـ تبارك و تعالى ـ بعث محمّداً، فختم به الانبياء، فلا نبىّ بعده، و انزل عليه كتاباً، فختم به الكتب ـ الى أن قال ـ و جعله النبى(صلى الله عليه وآله) علماً باقياً فى اوصيائه، فتركهم الناس، و هم الشهداء على أهل كلّ زمان و عدلوا عنهم ....، ذلك أنّهم ضربوا بعضَ القرآن ببعض و احتجّوا بالمنسوخ و هم يظنّون أنّه النّاسخ، و احتجّوا بالمتشابه و هم يرون أنّه المحكم، و احتجّوا بالخاص و هم يقدّرون أنّه العام و احتجوا بأول الاية و تركوا السبب فى تأويلها و لم ينظروا إلى ما يفتح الكلام و إلى ما يختمه و لم يعرفوا موارده و مصادره إذ لم يأخذوه عن اهله، فضلّوا و أضلّوا.»[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2239)(خداوند ـ تبارك و تعالى ـ حضرت محمّد(صلى الله عليه وآله) را مبعوث نمود و با آن حضرت، آمدن پيامبران را خاتمه داد. بنابراين، پيامبرى پس از آن حضرت نخواهد بود. و كتابى بر آن حضرت نازل نمود و آمدن كتب را خاتمه بخشيد. و آن حضرت كتاب (قرآن) را نشانه اى در ميان اوصياى خويش (امامان(عليهم السلام)) قرار داد; ولى مردم اوصياى آن حضرت را در حالى كه ايشان گواهان بر اهل هر زمان بودند، رها كردند و از آنان روى گرداندند... اين بدان دليل بود كه آنان برخى از قرآن را بر برخى ديگر آن زده و به آيه منسوخ احتجاج كرده اند، در حالى كه گمان مى بردند ناسخ است; و به متشابه احتجاج نمودند، در حالى كه به اعتقاد خود، آن را محكم مى دانستند; و خاص را دليل قرار دادند، در حالى كه آن را عام به حساب مى آوردند; و ابتداى آيه را دليل قرار دادند و سبب در تأويلش را رها كردند و به آغاز و فرجام سخن توجهى نداشتند و موارد و مآخذش را نشناختند; زيرا آن را از اهلش فرا نگرفتند. بدين روى، گم راه شدند و ديگران را هم گم راه نمودند.)

3. در ذيل آيه شريفه (وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً)(آل عمران: 78) از *ابن عبّاس* روايت شده كه گفته است: اين آيه درباره گروهى از احبار يهود نازل شد كه از پيش خود مطالبى را مانند ويژگى پيامبر(صلى الله عليه وآله)، كه در كتاب خدا نبود، مى نوشتند و بدان مى افزودند. و نيز گفته شده است: اين آيه درباره يهود و نصارا نازل شده كه تورات و انجيل را تحريف كردند و برخى از قسمت هاى كتاب خدا را به قسمت ديگر مى زدند و آنچه را از آن نبود، بدان ملحق مى كردند و دين حنيف را از آن حذف نمودند.[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2240)

4. از *أحمدبن حنبل* و *ابن ماجه* از *عمرو بن شعيب*، از پدرش، از جدّش نقل كرده اند كه گفت: نبىّ اكرم(صلى الله عليه وآله) شنيدند كه جماعتى درباره قرآن به ستيز و دشمنى مى پردازند، فرمودند: «إنّما هلك من كان قبلكم بهذا: ضربوا كتاب اللّه بعضه ببعض، و إنّما نزل كتاب اللّه يصدّق بعضه بعضاً، فلا تكذّبوا بعضه ببعض، فما علمتم منه فقولوا، و ما جهلتم فكلوه إلى عالمه.»[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2241) (مردمان پيش از شما به سبب چنين كارى هلاك شدند: بعضى آيات كتاب خدا را به بعضى آيات ديگر زدند. قرآن نازل شد تا بعضى از آن بعضى ديگر را تصديق كند. پس برخى از آيات آن را با برخى ديگر تكذيب نكنيد. آنچه را از آن مى دانيد، بيان كنيد و آنچه را كه نسبت به آن آگاهى نداريد، به داننده آن واگذاريد.)

5. در روايتى، *ابن سعد* و *ابن ضريس* در ***فضائل*** و *ابن مردويه* از *عمرو بن شعيب* از پدرش از جدّش نقل مى كند كه پيامبر(صلى الله عليه وآله) از كنار گروهى گذشتند كه آيه اى را به آيه ديگر ارجاع مى دادند. ايشان در حالى كه از اين عمل آنان خشمناك بودند، فرمودند: به همين طريق، امّت هاى پيش از شما گم راه شدند; چرا كه درباره پيامبرانشان با يكديگر اختلاف كردند و بعضى آيات كتاب خدا را به بعضى آيات ديگر زدند. فرمودند: به راستى، قرآن نازل نشد تا بعضى از آن برخى ديگر را تكذيب نمايد، بلكه نزول آن بدان دليل بود كه بعضى از آن برخى ديگر را تصديق نمايد. پس هر چه را از قرآن به درستى شناختيد بدان عمل كنيد و هر چه را كه برشما متشابه بود، به آن ايمان آوريد.[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2242)

**پاسخ شبهه**

**الف. نقد سندى روايات:** دو روايت نخست، كه در كتب شيعه نقل شده است، از نظر سند، اعتبار چندانى ندارد; زيرا در روايت نخست، كه به دو طريق از *نضربن سويد* از *قاسم بن سليمان* روايت شده، يكى از راويان، *قاسم بن سليمان* است كه در كتب رجالى، گرچه تضعيف نشده، ولى سخنى در توثيق وى نيز وارد نشده است.[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2243) در سند روايت دوم نيز *حسن بن على بن ابى حمزه* و پدرش *على بن ابى حمزه* قرار دارند و اين دو به خاطر آنكه از سران «واقفيه» بودند، تضعيف شده و از دروغ گويان دانسته شده اند.[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2244) سومين روايت نيز، كه بيان سبب نزول است، بدون هيچ سندى از ابن عبّاس نقل شده است. بنابراين، هيچ يك از سه روايت شيعى مذكور سند صحيحى ندارد. دو روايت بعدى نيز، كه از اهل سنّت است براى اثبات وثاقت راويان آن راهى جز مراجعه به رجال اهل سنّت و اقوال رجال شناسان اهل سنّت نيست، و چون كه عدالت و وثاقت رجال شناسان اهل تسنّن نزد شيعه ثابت نيست، توثيق آنان نيز براى شيعه اعتبار ندارد.

**ب. نقد محتوايى روايات:** قرآن پژوهان تفسيرهاى متفاوتى از اين روايات دارند كه اطلاع از آن مى تواند ما را در گزينش نظر صحيح در رابطه با مفاد روايات يارى رساند. آن نظريه ها عبارتند از:

1. *شيخ صدوق* از استاد خود *محمّدبن الحسن* از معناى حديث «ضرب القرآن» سؤال كرد، وى در پاسخ گفت: معناى حديث اين است كه فردى در تفسير آيه اى، تفسير آيه ديگر را ارائه دهد.[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2245)

2. تأويل برخى متشابهات به برخى ديگر، به مقتضاى هواى نفس بدون شنيدن از اهل آن و يا نور و هدايتى از جانب خداست.[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2246)

3. تفسير قرآن و جمع بين آيات و استنباط احكام است كه اين را جز معصوم نمى داند.[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2247)

4. در هم كوبيدن آيات به هدف ناچيز شمردن و بى مقدار كردن آيات يا اينكه مراد از كفر، كفر اصطلاحى نباشد.[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2248)

5. خلط مقامات معانى آيات به يكديگر و اخلال به ترتيب مقاصد آنها; مثل آنكه آيه محكم را متشابه و متشابه را محكم به حساب آورد[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2249) كه نتيجه آن تفسير به رأى است.[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2250)

6. بنا گذاشتن بر زورگويى، مجاز و خود رأيى در اخذ معناست.[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2251)

7. بازى كردن با معانى قرآن بر حسب هواى نفس و مصلحت شخصى، به هدف به كرسى نشاندن حرف خود و ساكت كردن طرف مقابل.[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2252)

8. برهم زدن و به هم ريختن قرآن است; يعنى رجوع به عام و مطلق، پيش از فحص درباره مقيّد و مخصّص آنها، و رجوع به متشابه بدون ارجاع آن به محكم و عدم رعايت ناسخ در استفاده از آيات منسوخ. قرآن يك واحد منسجم و هماهنگ است. بنابراين، تمسّك به يك آيه بدون مراجعه به ساير آياتِ شارح و مفسّر، مستلزم خارج ساختن آيه مزبور از جايگاه خاص آن است.[53](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2253)

9. مقارنه آيات و ارجاع آيه اى به آيات ديگر به خاطر ابراز اختلاف و تضادّ بين آيات و ايجاد فتنه در دين خداست.[54](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2254)

**نظر صحيح در رابطه با مفاد روايات**

در روايت نخست، «ضرب القرآن بعضه ببعض» موجب كفر دانسته شده است.

در روايت دوّم، فاصله گرفتن از اوصياى نبىّ گرامى(صلى الله عليه وآله)موجب گرفتار آمدن در دامن ضرب القرآن دانسته شده است: «ضربوا بعض القرآن ببعض و... إذ لم يأخذوه عن اهله.»

در همين روايت، «زدن برخى از قرآن به برخى ديگر» به «احتجاج به منسوخ، به گمان ناسخ بودن و احتجاج به متشابه، به گمان اينكه محكم است» تفسير شده است.

در روايت *سيوطى*، «تكذيب القرآن بعضه بعضاً» در مقابل «تصديق القرآن بعضه بعضاً»، و نتيجه ضرورى «ضرب القرآن بعضه ببعض» قرار گرفته است.

«ضرب الشىء بالشىء» در واژه نامه ها به معناى مخلوط كردن و درهم آميختن آمده است.[55](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%2255) با توجه به معناى لغوى «ضرب الشىء بالشىء» و نكاتى كه از روايات استفاده مى شود به نظر مى رسد آنچه در اين روايات نهى شده هر نوع تفسيرى است كه لازمه اش انكار و تكذيب آيات قرآن و انكار وحى باشد. بنابراين، هر نوع مخلوط كردن و درهم آميختن آيات، چه بر اساس هواى نفس و تفسير به رأى و بناگذاشتن به خود رأيى در اخذ معنا و فاصله گرفتن از اوصياى نبىّ گرامى(صلى الله عليه وآله)باشد يا بر پايه بى توجهى يا بى دانشى نسبت به ناسخ و منسوخ، محكم و متشابه، عام و خاص و مطلق و مقيّد; يا اينكه به وجود تناقض در پيام وحى اعتقاد داشته باشد يا آيه اى را به گونه اى به آيات ديگر ارجاع دهد كه اختلاف و تضاد ميان آيات را نتيجه بگيرد، همه اين موارد مى تواند مصداق ضرب القرآن بعضه ببعض باشد. معيار اينكه تفسيرى مصداق روايات ضرب باشد، اين است كه بتواند مفسّر را تا سرحدّ تكذيب آيات قرآن، انكار آيات و كفر بكشاند.

با توجه به معنايى كه از روايات «ضرب القرآن» شد، نه تنها منبع قرار دادن قرآن در تفسير، مصداق روايات «ضرب القرآن» نيست، بلكه مصداق مخالف آن روايات است; چرا كه معناى «منبع بودن قرآن در تفسير» اين است كه آيات منسوخ بدون توجه به آيات ناسخ تفسير نشود و احتجاج به متشابه به گمان اينكه محكم است، صورت نپذيرد. علاوه بر اين، در بحث حاضر، قرآن به عنوان يكى از منابع تفسير معرفى مى شود، بدون اينكه از منابع ديگر غفلت شود. بنابراين، توجه به مضمون آيات ديگر ملازم با فاصله گرفتن از اوصياى نبىّ گرامى(صلى الله عليه وآله)نيست، بلكه ـ چنان كه گذشت ـ يكى از شيوه هاى تفسير نبى اعظم و اوصياى گرامى ايشان(صلى الله عليه وآله)تفسير «قرآن با قرآن» بوده است.

* **پى نوشت ها**

[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_1)ـ مانند: مفهوم شناسى منابع تفسير، ارتباط منابع تفسير با هر يك از مبانى، قواعد و علوم مورد نياز، اهميت و ضرورت شناخت و استفاده از منابع، مقصود از منبع بودن قرآن در تفسير، پيشينه مراجعه به قرآن به عنوان يكى از منابع تفسير، جايگاه قرآن در ميان ساير منابع.

[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_2)ـ «نبع الماء نبعاً: خرج من العين.» خليل بن احمد فراهيدى، *ترتيب كتاب العين*، قم، اسوه، 1414 ق، ج 3، ص 1749.

[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_3)ـ ابراهيم انيس و ديگران، *المعجم الوسيط*، ط. الثانية، استانبول، دارالدعوة، 1410 ق، ص 898.

[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_4)ـ احمدبن فارس، *معجم مقاييس اللغه*، تحقيق و ضبط عبدالسلام هارون، بيروت، دارالاسلاميه، 1990، ج 4، ص 504 / احمدبن محمّد فيومى، *مصباح المنير فى غريب الشرح الكبير*، ط. الثانيه، قم، دارالهجرة، 1414 ق، ص 472 / سعيد شرتونى، *اقرب الموارد*، ذيل واژه «فسر».

[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_5)ـ ابن منظور در *لسان العرب* (بيروت، دار صادر، ج 5، ص 55) و محمّدبن يعقوب فيروزآبادى در *القاموس المحيط* (بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1412 ق، ج 2، ص 156) آن را به «آشكار ساختن امر پوشيده» و ابوالقاسم حسين راغب اصفهانى در *مفردات الفاظ القرآن* (تحقيق صفوان عدنان داوودى، بيروت، دارالشاميه، 1416 ق، ص 636) آن را به «اظهار معناى معقول» معنا كرده اند.

[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_6)ـ محمّدبن دريد، *جمهرة اللغه*، ج 2، ص 718.

[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_7)ـ راغب اصفهانى، پيشين، ص 636 / احمدبن محمّد فيومى، پيشين، ص 472.

[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_8)ـ فضل بن حسن طبرسى، *مجمع البيان فى تفسيرالقرآن*، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1379 ق، ج 1، ص 39 / على جرجانى، *التعريفات*، ص 76 / آقا بزرگ تهرانى (محمّدمحسن رازى) *الذريعه الى تصانيف الشيعه*، ج 4، ص 232 / سيد محمّدحسين طباطبائى، *الميزان فى تفسيرالقرآن*، ط. الثالثه، طهران، دارالكتب الاسلاميه، 1397 ق، ص 4.

[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_9)ـ معناهايى كه با قطع نظر از ساير آيات و ادلّه و شواهد ديگر از آيه فهميده مى شود.

[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_10)ـ ر.ك. على اكبر بابائى و ديگران، *روش شناسى تفسير قرآن*، قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه / سمت، 1379، ص 23.

[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_11)ـ علّامه طباطبائى در اين زمينه مى نويسد: «بنابر اينكه معناى تفسير محصّل مدلول آيه مى باشد، بحثى را "بحث تفسيرى" مى توان گفت كه در محصّل معناى آيه تأثير داشته باشد. اما بحث هايى كه در محصّل معناى آيه تأثير ندارند، مانند برخى بحث هاى مربوط به لغت، قرائت و بديع، اين نوع بحث ها تفسير قرآن نيست.» (سيد محمّدحسين طباطبائى، *قرآن در اسلام*، قم، انتشارات اسلامى، 1361، ص 70.)

[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_12)ـ ر.ك. على اكبر بابائى و ديگران، پيشين، ص 261ـ262.

[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_13)ـ برخى از قرآن پژوهان با استفاده از ظاهر عبارت شيخ طوسى در مقدّمه تفسير گران سنگ *التبيان* كه مى نويسد: «و لاينبغى لاحد ان ينظر فى تفسير آية لاينبىء ظاهرها عن المراد تفصيلا، أو يقلّد احداً من المفسّرين، الاّ ان يكون التأويل مجمعاً عليه، فيجب اتباعه لمكان الاجماع» (محمّدبن حسن طوسى، *التبيان فى تفسيرالقرآن*، تحقيق احمد حبيب قصير العاملى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1409 ق، ج 1، ص 6) «اجماع» را جزو منابع تفسير دانسته اند. (محمّدكاظم شاكر، *مبانى و روش هاى تفسيرى*، قم، مركز جهانى علوم اسلامى، 1381، ص 107ـ108) با توجه به اين نكته كه حجّيت اجماع اصالت ندارد; يعنى حجّيت آن از نظر اجماع و اتفاق آراء نيست، بلكه حجّيت آن منوط به كاشف بودن از قول معصومان(عليهم السلام) است، نمى توان «اجماع» را به عنوان منبعى مستقل در كنار منابع ديگر ذكر كرد.

پژوهشگر يادشده «شهود عرفانى» را يكى ديگر از منابع تفسير شمرده است (همان)، هرچند وى بر يافته هاى عرفانى ضابطه مند و هماهنگ با نقل صحيح و برهان عقلى تأكيد دارد. ولى به نظر مى رسد با توجه به اين اصل مسلّم كه مستندات تفسير بايد از امور يقينى يا چيزى كه به منزله آن است، باشد و شهود عرفانى در صورتى كه با نقل صحيح يا عقل تأييد شود حجّيتش به خاطر همان نقل و عقل خواهد بود و در صورتى كه مورد تأييد هيچ يك از آن دو نباشد تنها بر شهودكننده حجّت است و بر ديگران حجّيت ندارد. بنابراين، نمى توان شهود عرفانى را منبعى مستقل در كنار منابع ديگر به حساب آورد.

[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_14)ـ محمّدباقر مجلسى، *بحارالانوار*، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1376 ق، ج 8، ص 244.

[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_15)ـ فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 3ـ4، ص 506، ذيل آيه 82 سوره انعام.

[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_16)ـ محمّدبن جريرطبرى، *تفسير طبرى* (*جامع البيان فى تأويل القرآن*)،ط.الثالثه، بيروت، دارالكتب العلميه،1402،ج12،ص 521.

[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_17)ـ عبدعلى بن جمعه عروسى حويزى، *تفسير نورالثقلين*، ط. الثانيه، قم، مطبعة العلميه، ج 4، ص 492 و ص 493.

[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_18)ـ اسماعيل بن كثير، *تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دارالاندلس، ج 6، ص 54.

[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_19)ـ جلال الدين سيوطى، *الدّر المنثور فى التفسير المأثور*، بيروت، دارالفكر، 1403 ق، ج 1، ص 105.

[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_20)ـ فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 9ـ10، ص 725.

[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_21)ـ مراد از «قراين» در اين مقاله، قراينى است كه از مقوله الفاظ يا اصول كلى قطعى مستفاد از مفاد كلام است كه در فهم مقصود گوينده از آيه ديگر مفيد است.

[22](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_22)ـ برخى از قرآن پژوهان متقدّم بر اين نكته تصريح كرده اند كه مفسّر ابتدا بايد از خود قرآن تفسير آن را بجويد، اگر نيافت به سنّت مراجعه كند. سيوطى مى نويسد: «قال العلماء: من اراد تفسير الكتاب العزيز، طلبه اولا من القرآن، فما اجمل منه فى مكان فقد فسّر فى موضع آخر، و ما اختصر فى مكان فقد بسط فى موضع آخر منه... فان اعياه ذلك طلبه من السنّة; فانّها شارحة للقرآن و موضّحة له» (جلال الدين سيوطى، *الاتقان فى علوم القرآن*، منشورات الشريف رضى، ج 3ـ4، نوع هفتاد و هشت، ص 200 / احمدبن تيميّه، *مقدّمه فى اصول التفسير*، بيروت، منشورات دار مكتبة الحيات، ص 39) محمّدحسين ذهبى نيز مى نويسد: «لابدّ لمن يتعرّض لتفسير كتاب اللّه تعالى أن ينظر فى القرآن اولا، فيجمع ما تكرّر منه فى موضع واحد، و يقابل الآيات بعضهاببعض ليستعين بماجاء مسهباً على معرفة ماجاء موجزاً...» (محمّدحسين ذهبى، *التفسير و المفسّرون*، ج 1، ص 37.)

[23](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_23)ـ برخى از قرآن پژوهان با تمسّك به برخى ادلّه و شواهد ادعايى با صراحت يا بدون آن، ممكن است ادعا كنند كه همه معانى قرآن را با تدبّر در خود قرآن مى توان به دست آورد و از كمك گرفتن از غيرقرآن ـ به هرنوع كه باشد ـ بايدخوددارى كرد. در قسمت«يك شبهه» به نقدوبررسى اين سخنان پرداخته شده است.

[24](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_24)ـ براى نمونه مى توان به موارد ذيل اشاره كرد: مراد از كسانى كه به آنان نعمت داده شده، در سوره حمد بيان نشده و در آيه 69 نساء بيان گرديده است و نيز مصداق «صراط مستقيم» در سوره حمد بيان نشده و در آيات 61 يس و 161 انعام بيان گرديده است. همچنين مراد از «عهد خداوند» و «عهد مردم» در آيه 40 بقره بيان نشده و در آيه 12 سوره مائده آمده است.

[25](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_25)ـ ر.ك. محمّدحسين ذهبى، پيشين.

[26](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_26)ـ ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، *الميزان*، ج 3، ص 21.

[27](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_27)ـ «اعلم أنّ كل شىء يضمّ اليه سائر ما يليه، فانّ العرب تسمّى ذلك الشىء اُمّاً.» (خليل بن احمد فراهيدى، پيشين، ج 1، ص 104).

[28](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_28)ـ «امّ الشىء اصله.» (احمدبن محمّد فيومى، *مصباح المنير*، ص 23); «اُمّ: يقال لكلّ ما كان أصلا لوجود شىء...» (راغب اصفهانى، پيشين، ص 85)

[29](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_29)ـ «أمّ: اصل واحد يتفرّع منه اربعة أبواب، و هى: الاصل، المرجع، الجماعة، الدين. و هذه الاربعة متقاربه» (احمدبن فارس، پيشين، ج 1، ص 21.

[30](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_30)ـ ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، *الميزان*، ج 3، ص 43 / ابوالفتوح رازى (حسين بن على بن احمد خزاعى نيشابورى)، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، بنياد پژوهش هاى اسلامى، 1372، ج 4، ص 174 / محمّدبن حسن طوسى، پيشين، ج 2، ص 394 / مولى محسن فيض كاشانى، *الصافى فى تفسير كلام اللّه (تفسير الصافى)*، مشهد، دارالمرتضى للنشر، ج 1، ص 294 / محمّدجواد بلاغى، *آلاء الرحمن*، بيروت، داراحياء التراث العربى، ج 1، ص 255.

[31](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_31)ـ ر.ك. محمود رجبى، *روش تفسير قرآن*، قم، پژوهشكده حوزه و دانشگاه، 1383، ص 209.

[32](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_32)ـ شيخ حرّ عاملى، *وسائل الشيعه*، تحقيق مؤسسه آل البيت، قم، 1409 ق، ج 27، ب 9 (ابواب صفات قاضى)، ص 15.

[33](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_33)ـ *نهج البلاغه*، تصحيح صبحى صالح، قم، دارالهجره، خطبه 133، ص 192. در منابع اهل سنّت، رواياتى وجود دارد كه در آنها به منبع بودن قرآن در تفسير تصريح شده است. با تتبع مختصر به دو مورد برمى خوريم كه عبارتند از: اول. روايتى از حضرت رسول اكرم(صلى الله عليه وآله) كه به طريق *حذيفه* نقل شده است: «و الحديث كالقرآن يفسّر بعضه بعضاً.» (محمّدبن احمد قرطبى انصارى، *الجامع لاحكام القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1416 ق، ج 13، ص 35) دوم. «اخرج ابن جرير و ابن المنذر عن سعيد بن جبير فى قوله "متشابهاً" قال: يفسّر بعضه بعضاً، و يدلّ بعضه على بعض.» (جلال الدين سيوطى، پيشين، ج 7، ص 221.)

[34](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_34)ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 93، ص 4.

[35](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_35)ـ شيخ حرّ عاملى، پيشين، ج 27، ب 9 (ابواب صفات قاضى)، ص 115.

[36](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_36)ـ أبى عن على بن النعمان عن أيوب بن الحر قال سمعت أبا عبداللّه ما يقول: «كل شىء مردود إلى كتاب اللّه و السنّة، و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف.» (محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 2، ص 242، ب 29.)

[37](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_37)ـ «مُحَمَّدُبْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَبْنِ مُحَمَّد عَنِ ابْنِ فَضَّال عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُون عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْس، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللَّهِ (ع): «مَا مِنْ أَمْر يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلاَّ وَ لَهُ أَصْلٌ فِى كِتَابِ اللَّهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.» (محمّدبن يعقوب كلينى، *الكافى*، ط. الثالثة، قم، دارالكتب الاسلاميه، 1388 ق، ج 1، ص 60) مشابه همين روايت در مصادر ذيل نيز آمده است: همان، ج 7، ص 158 / محمّدبن حسن طوسى، *تهذيب الاحكام*، ج 9، ص 357 / شيخ حرّ عاملى، پيشين، ج 26، ص 293 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 89، ص 100، ب 8 / احمدبن محمّدبن خالد برقى، *المحاسن*، قم، دارالكتب الاسلاميه، ج 1، ص 267.

[38](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_38)ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 2، ص 633 باب «النوادر»، ص 627. همين روايت با حذف ابتداى سند در *عدة الداعى و نجاح الساعى* احمدبن فهد حلّى (ص 229) و *ثواب الاعمال*، (شيخ صدوق) (ط. الثانية، قم، منشورات رضى، 1368، ص 280) آمده است. نيز استاد شيخ صدوق، محمّدبن حسن، از حسين بن حسن بن ابان، از حسين بن سعيد، از نضر بن سويد، از قاسم بن سليمان، از امام صادق(عليه السلام) و ايشان از امام باقر(عليه السلام) روايت كرده است. (ر.ك. محمّدبن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، *معانى الاخبار*، قم، انتشارات اسلامى، 1361، ص 190.)

[39](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_39)ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 93، ص 3 / شيخ حرّ عاملى روايت ياد شده را با همين سند، ولى با اندكى تفاوت در متن نقل كرده است. (ر.ك. شيخ حرّ عاملى، پيشين، ج 27، ص 200.) نيز علّامه مجلسى همين روايت را بدون ذكر سند و نام امام، بلكه با تعبير «عن الائمه» در *بحارالانوار*، (ج92، ص72) نقل كرده است.

[40](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_40)ـ فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 1، ص 780 / محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 9، ص 70.

[41](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_41)ـ محمّدباقر مجلسى، پيشين، ج 30، ص 512 / جلال الدين سيوطى، *الدرّ المنثور*، ج 2،ص 149 / اسماعيل بن كثير، پيشين، ج 2، ص 10.

[42](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_42)ـ جلال الدين سيوطى، پيشين، ج 2، ص 149.

[43](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_43)ـ سيد ابوالقاسم موسوى خوئى، *معجم رجال الحديث*، ط. الرابعة عشر، بيروت، دارالزهراء، 1409 ق، ص 20 / محمّدتقى تسترى، *قاموس الرجال*، ط. الثانيه، قم، انتشارات اسلامى، 1410 ق، ص 472 / محمّدباقر مجلسى روايت را مجهول دانسته است. (ر.ك. *مرءاة العقول فى شرح اخبار آل الرسول*، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363، ج 12، ص 521.)

[44](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_44)ـ سيد ابوالقاسم موسوى خوئى، پيشين، ج 5، ص 14 و ج 11، ص 214 / سيد محمّدجواد حسينى، *المعين على معجم رجال الحديث*، مشهد، آستان قدس رضوى، 1415 ق، ص 306.

[45](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_45)ـ «هو أن تجيب الرجل فى تفسير آية بتفسير آية أخرى» (شيخ صدوق، *معانى الاخبار*، ص 190، ب «معنى الحديث الذى روى عن الباقر(عليه السلام).»

[46](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_46)ـ «لعلّ المراد بضرب بعضه ببعض تأويل بعض متشابهاته إلى بعض بمقتضى الهوى من دون سماع من أهله أو نور و هدى من اللّه» (مولى محسن فيض كاشانى، پيشين، ج 1، ص 70.)

[47](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_47)ـ «افيد انّ المراد تفسيرالقرآن و الجمع بين آيها و استنباط الاحكام، فإنّه لايعلم ذلك غير المعصوم.» (محمّدباقر مجلسى، *مرءاة العقول فى شرح اخبار آل الرسول*، ج 12، ص 521 و 522.)

[48](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_48)ـ «و يحتمل ان يكون المراد المعنى الظاهر بتقدير الاستخفاف او ارتكاب التجوز فى الكفر.» (همان، ص 522.)

[49](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_49)ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، *الميزان*، ج 3، ص 83.

[50](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_50)ـ همان، ص 81.

[51](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_51)ـ سيد محمّدسعيد حكيم پس از بيان دو دسته روايت، كه دسته دوم آن روايات ضرب قرآن است، مى نويسد: «ظهورهما فى ابتناء اخذ المعنى على التكلّف و العناية او التحكّم.» (سيد محمّدسعيد حكيم، *المحكم فى اصول الفقه*، 6 جلدى، مؤسسة المنار، 1414 ق، ج 3، ص 175.)

[52](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_52)ـ «المعروف انّ البعض يتلاعب بمعانى القرآن حسب اهواءه و مصالحه فيضرب بعضه ببعض ليثبت حجته و يسكت خصمه تجنيا على الحق و الحقيقة و تشويها لمعانى و مفاهيم القرآن الصافية و هذا هو عين الجحود و الكفر بالله تعالى.» (مركز الرساله، *الايمان و الكفر و آثارها على الفرد و المجتمع*، قم، مركز الرسالة، 1419 ق، ص 73.)

[53](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_53)ـ عبداللّه جوادى آملى، *تفسير تسنيم*، قم، اسراء، 1378، ج 1، ص 99.

[54](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_54)ـ عباسعلى عميد زنجانى، *مبانى و روش هاى تفسير قرآن*، چ چهارم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1373، ص 118ـ130.

[55](http://marifat.nashriyat.ir/node/193%22%20%5Cl%20%22_55)ـ ابن منظور، پيشين، ص 536 / مصطفى ابراهيم و ديگران، پيشين، ذيل واژه.